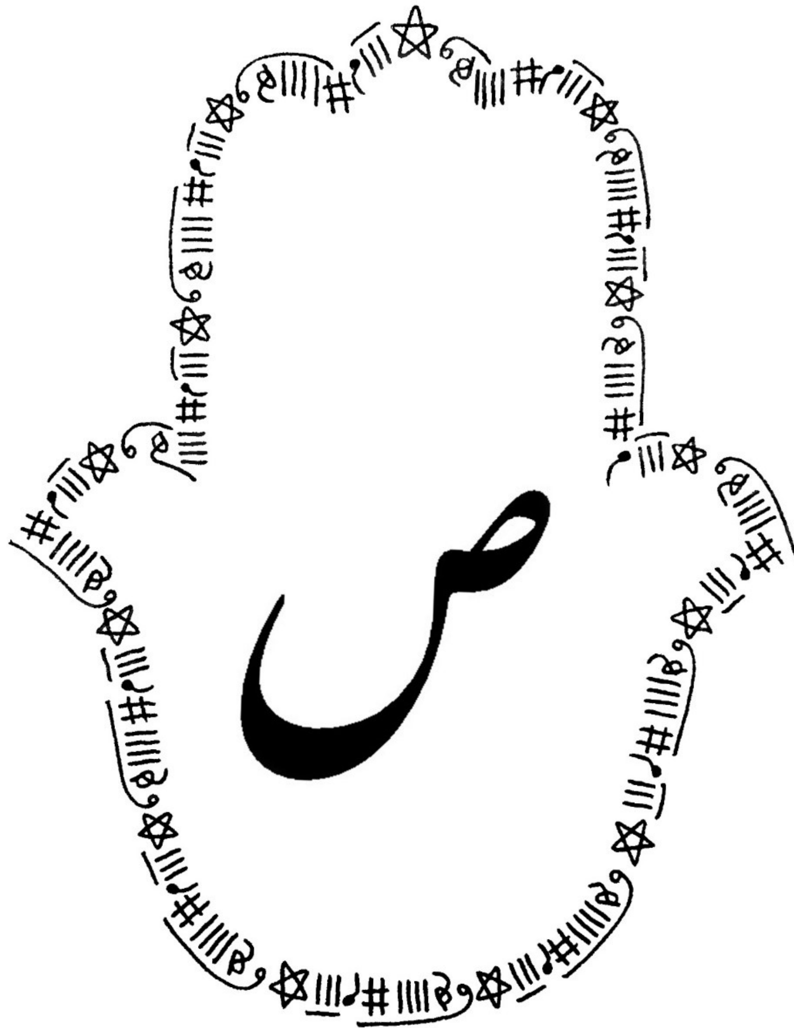
رسالهٔ

زن، زندگی، آزادی



وحید أزل

زن، زندگی، آزادی

نساء، حياة، حرية



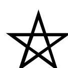
Woman, Life, Freedom

۳۸۳

به نام خداوند عادل

به نام زن، زندگی، آزادی

و مرد، میهن، آبادی



تسبیح و تقدیس لایق ذات أزلی أبدی جاودنی بوده و هست که به إستقلال إستجلال فیض أقدس تجلّی کینونیت خود خلق إنسانی را به قداست هیکل دائرهٔ زن ابداع فرموده و به استرفاع استکمال جلوهٔ نور بحتش استمرار قوّهٔ زندگی را از ساحت آزادی صمدی خود از أوّل لا أوّل إلی آخر لا آخر در کلّ مراتب وجود مختص به جنس مؤنث عطا کرده، هیچ خلقی را ظاهر نفرموده إلّا از بطن هر مادری و جنّت را قرار نداده به هیچ أحدی إلّا در ظلّ هر مادری کما قال الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الأُمَّهَات،[1] و اگر خدا را در محلّ تجلّی زن و مؤنثیت مشاهده کنی و گویی هِيَ اللّٰه این صرف حقیقت است چنانکه وصف ذات أحدیه در نعت مؤنثیت توصیف شده و همچنین در محلّ ظهور أسماء و صفات

---

[1] لسان المیزان، ۲۱۷/ ۸، یعنی <جنّت در تحت پای مادران قرار گرفته>.

صفتی که از اوصاف حضرت حقّ الحقائق می باشد مادریت است إذ أنّ اللّٰه
هي أُمّ الوجود[۲] چون اون بوده و هست أُمّ الکائنات و فاطر کون و مکان از
لاهوت تا ناسوت و اون بوده و هست رحم جمیع متعینات از أزل تا به أبد و
اون بوده و هست مراقب کلّ متکونات از أعلی تا أدنی، و از این منظر است
که ما در تشهّد بِتوحید حقّ می گوییم لا إله إلّا اللّٰه فاطمة وجه اللّٰه چون این
حقیقت سرّ الأسرار بوده و هست در ذروهٔ معارف حقائق و نهج کلّ معنویات
پس بدان که أساس مقام زن نزد خداوند متعال در این عصر مقام أعلی است
چون این مقام مقامی از مقامات لا متناهی حقیقت خود می باشد و جنس
زن لم یزل ولا یزال در کلّ عوالم مرآت یگانهٔ خلّاقیت اُلوهی اون بوده و هست
پس از این منزلهٔ شهود بفهم جوهر ماورائی سرود «زن، زندگی، آزادی» را و از
این مشهد حرکت کن به سوی مقصد تحقّق این سرود در ظاهرات تا پیروزی
حاصل شود و قیودات أظلمهٔ قیروانی بر همه شکسته شود و قُوّات أَهریمنی در
ظاهر و باطن مغلوب گردند و نور حقیقت إلهی بر کلّیهٔ عالمیان عیان شود زیرا
که در این أیّام پُر شور و اضطراب تحقّق این سرود «زن، زندگی، آزادی» در
إجتماع ظاهر قصد و ارادهٔ إلهی می باشد چون در إتمام بیان آزادی زنان و بنیان
نظام زن سالار دموکراتیك بر مبنی محیطی اشتراکی بخش مهمی از جهاد أعظم

---

[۲] چنانچه خداوند اون مادر هستی است.

در دوْر نور أمر شده لِأجل اصلاح نظم عالم و نجات هم نسل بشر و هم محیط طبیعت از دام تخریبات مداوم رأسمالیهٔ شیطانیهٔ نفیّه، و درود بی پایان بر کلّ مظاهر حقیقت مِن قبل ومِن بعد و بِویژه حُجّت اللّٰه عصر و سیمُرغ أعلی حضرت هي یُظهرها اللّٰه، جلّ قُدرتها وعزّ فاطمیتها، چنانکه این انقلاب أکبر و تحول أعظم از مشیت اون به أمر اون از منازل غیب صادر شده و اون بوده و هست رهبر واقع و قطب محرك از مراتب غیوب بر این انقلاب مردمی ایران بر ضد ظُلم تا إن شاء اللّٰه تعالی والسّبحان ریشهٔ ارتجاع و فساد کنده شود و ظلم و استبداد أوّل در ایران و بعد در سراسر دنیا منهدم گردد و بر این اساس نظام مرد سالار در کلّ نکات عالم از مشرق تا مغرب شمال تا به جنوب محو شود و در مرور زمان جنبش آزادی حقیقی عالمگیر گردد، و یاد شهداء در این مسیر حقیقت گرامی و خجسته باد به هر إسم و رسمی که باشند و لعنت أبدی بر کلّ منافقین و ظالمین و مخالفین این صراط مستقیم، نور النُّور علی النّاورین والحمد للّٰه نور العالمین.

امّا بعد، چنان گوید این عبد حقّ کافوریه متوجه بِدار الآخریة، دانسته شود بر ناظر این کلمات که قصد این رساله در دنبالهٔ فتوای صادره از این جانب بر علیه جمهوری إسلامی می باشد که در تاریخ ۲۰ ماه حقّ در سال ۱۷ نورانی - که مطابق

با ۲ مهر ماه سال ۱٤۰۱ خورشیدی است - نگاشته شده بود، و این رساله از کلام مقدمه تا کلام آخر به هشت قسمت تقسیم شده در مقام هر کدام از هشت تمثال إسم أعظم مثمّنه یا شرف شمس که با ما این تمثال، که إسم أعظم حقیقی است، تمثال مادر عالم است و منم بیان ناطق اون و بس.

در بیان ردّ مذهب گرائی و إثبات دین به معنای سلوك إلی اللّٰه

ااا

ملخّص این بیان آنکه روایتی نقل شده در نفحات الأُنس مِن حضرات القُدس از اثر نور الدّین عبد الرّحمان جامی، علیه النُّور، در بارۀ شیخ شطاح روزبهان بقْلی شیرازی، أنوار اللّٰه علیه، که روزی شیخ می رفته تا مجلس گوید، شنید که زنی دختر خود را نصیحت می‌کرده که «ای دختر! حسن خود را با کسی اظهار مکن که خوار و بی اعتبار می‌گردد» شیخ گفت «ای زن حُسن به آن راضی نیست که تنها و منفرد باشد، او همه آن می‌خواهد که با عشق قرین باشد، حسن و عشق در أزل عهدی بسته‌اند که هرگز از هم جدا نباشند».[۳]

---

[۳] چاپ سلسلۀ گنابادی سلطانعلی شاهی، ق ۳۲۳، ص ۱۷٤.

و این قطعۀ روایت از نفحات الأُنس اینجا نقل شد چون نشان دهد به منصفین تفاوت و فرق ما بین أهل معرفت و فقها را و ترقی بینش یك قشر در مقابل با ارتجاع دیگری چنانکه در طول قرون به علت مرام جمال پرستی میان بسیاری از صوفیه اکثر عرفای عالی رتبه أمثال شیخ شطاح و غیره با حجاب اجباری و زن ستیزی تمامًا مخالف بوده‌اند و این به دلیل دیدگاه و عمق بینش و مترقی بودن عرفا بوده در بسیاری از مسائل أوّلًا در بصیرت آنها نسبت به قداست ماهیت زن و إصالت ما ورائی آن و ثانیًا چون دین عرفا دین حبّ و نور و آزادی است و دین فقها و أمثالهم دین خوف و ظلمت و مسجونیت کما اینکه صدر الدّین شیرازی، علیه النُّور، در کلام خاتمۀ کتاب عرشیه در وضوح گفته وقتی که فقها را بعنوان «شیاطین» و «گمراه کنندگان» محکوم کرده و آنان را به این القاب شتم وار خوانده،[٤] و به این علت است که در طول قرون عرفا بعضی از حقائق را از اجتماع ظاهر به دلائل گوناگونی کتمان کرده‌اند و مقدور ندانسته که کاملًا فاش شود زیرا که هر زمانی که عارفی حُجب کتمان و تقیه را از حقائق در ملأ عام از میان بُرده و کنار گذاشته بِالفور تحت سرزنش شدید و أذیت و آزار و حتّی قلع و قمع فقها و علماء و أهل ظاهر قرار گرفته مثل منصور حلّاج یا عین

[٤] ترجمه و تصحیح محمّد خواجوی، انتشارات مولی، ۱۳۹۱ شمسی، ص ۱۲۳.

القضات یا شیخ الإشراق یا مشتاقعلی شاه یا نقطهٔ أُولی و مؤمنین أوّلیه بیان و بسیاری از عرفای عالی رتبهٔ دیگری، أنوار الله علیهم أجمعین.

حقًّا به قول فیلسوف ماهر و عارف بَرجسته و شیخ الأشراق زمانی، هِنری کُربَنْ، علیه النُّور، «فاجعهٔ کلیسا <یا مسجد و یا کنیسه و یا تشکیلات بهائی> با لفظ گرایي و قانون گرایي آن أَهریمن است»[۵] یعنی نظام مذهب گرائی به هر نظم و نوعی که باشد مقابل معرفت و عرفان حقّ جلوهٔ نفیّ خالص است و نار جهنّم.

و دانسته شود که از زاویهٔ عالیه هدف مطلوب عرفان حقّ ما وراء مذهب گرائی بوده و هست چون مذهبیون کلّهم أجمعون همیشه متوهمًا وابستهٔ غرور مرامی خود پس بندهٔ قیودات ظاهرهٔ دنیوی بوده و هستند با طمعهٔ دنیا که مسار واقع آنان بوده و هست در کلّ مسالك و مذاهب و در کلّ بَرهات تاریخ بشری چه گویي یهودیت و مسیحیت و إسلام یا چه گویي بهائیت و همچنین بعضی از طرائق نو ظهور، و هرچند که از جهتی هر بهاری حِکمی دارد و هر فصلی خردی اما مقابل عرفان حقّ مذهب گرائی نزد محقّقین منزلات و مقامات عالیه و رافعهٔ معرفت الله همیشه بِنوعی کُفر و شِرك محض دیده شده چون متابعین ظاهرات

---

[۵] ترجمهٔ فارسی از نقل قولی نسبت به کُربَنْ در

Steven M. Wasserstrom, *Religion after Religion: Gershom Scholem, Mircea Eliade, and Henry Corbin at Eranos* (Princeton: Princeton University Press, 1999): 154.

در تمامی أدیان و مسالك خود را کافر و مشرك به معنای واقع ساختـه‌اند کلّهم أجمعون چون حقیقت خدا و توحید حقّ را در چهارچوب قیودات اعتباری عقیدتی و کوته اُفقی سرابۀ حُباب احتجابی خود گرفته و حقائق را فقط در این مقیدات فهمیده و ذهن آلودۀ خود را در رابطه با مشیت حقّ از آنچه که در سرابۀ احتجابات اوهام خود بوده و هست اشتباهًا تفکر نموده که حقائق عالیه بوده که نبوده و همزمان این اوهام خود را تبدیل کرده به بُت عینًا مثل اصنام زمان جاهلیه در عربستان، و آن بُت و اصنام ذهنی خود را تعبد نموده بعنوان خدا و توحید حقّ، و این روش گُمراهی خود را با زور و خشونت تحمیل و حتّی إماله کرده به کبار و صغار مجمع جمعیِ از إجتماع ناس همینطور که دیده می شود چه گویی إسلام و چه یهودیت و چه مسیحیت و چه بهائیت و غیره، و همیشه این نوع قیودات ذهنی و فکری که جلوۀ خاص مذهب گرائی بوده و هست در اجتماع ظاهر تبدیل شده به نظمی مستبد و خودکامه و إیجاد کنندۀ مزاحمت برای بسیاری و آذار و حبس ذهنی و جسمی بر کثیری به علاوۀ گسترش جنون و جشونت و جدائی و دگر ستیزی به إسم دین و صراط الله، أستغفر الله مِن ذلك، و بر این أهل ظاهر هم زحمت به خود داده‌اند و هم خود را گمراه کرده‌اند و أهمّ مِن ذلك هم دیگران را گمراه همینطور که تاریخ و تجربه أظهر مِن الشّمس إستدلال و إثبات می کند بر هر ذی شُعور منصفی، شعر،

مذهب گرا گر بدانستی که بُت پرستی چیست

یقین کردی که مذهب گرائی بُت پرستی است.[٦]

اما گمراهی مذهب گرایان و أهل ظاهر دلیل بر بطلان دین نمی باشد چنانچه دین به معنای واقع جز معرفت اللّٰه دیگر نبوده و نیست همینطور که أمیر المؤمنین، علیه نور الأنوار، در سر آغاز خطبهٔ أوّل از نهج البلاغة فرموده «أوّل الدّین معرفته وکمال معرفته التّصدیق بِهِ، وکمال التّصدیق بِهِ توحیده، وکمال توحیده الإخلاص له، وکمال الإخلاص له نفيّ الصّفات عنه لِشهادة كلّ صفة أنّها غير الموصوف وشهادة كلّ موصوف أنّه غير الصفة»[٧] یعنی إبتداء دین معرفت خداست و کمال معرفت خدا تصدیق به وجود اوست و کمال تصدیق به وجود او شهادت به توحید اوست و کمال توحید او إخلاص به اوست <که اینجا به معنای تحقّق درونی هر نفسی بر حقیقت قُل هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ می باشد> و کمال إخلاص به او سلب و تفاوت گذاشتن کلّ صفات مخلوقه از اوست چنانکه هر صفتی نشانه از غیر موصوف می باشد و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است، و بر این اساس پس باید دانست که هم صفت و هم موصوف کلّیت نیستند که وصف و نعت مشیت اللّٰه بوده و هست چون

---

[٦] بازنویسی از بیتی در گلشان راز محمود شبستری با مفهوم متفاوتی از اصل شعر.

[٧] نهج البلاغة، مؤسسة المعارف لِلطباعة والنّشر، بیروت، ١٤١٠ ه، ص ٦-٨٥.

خدا را به مشیت اون باید شناخت که مرآت اوست و لایۀ مظهر کلّ أسماء و صفات بوده و هست: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ».[8]

و طریق معرفت الله در کلّ أزمان نبوده و نیست به جز تحقّق هر نفسی بر نفس خود حکمت «مَنْ عرف نفسه فقد عرف ربّه»[9] یعنی هر کس که خود را شناخت صاحب خود را شناخته که پروردگار اوست که معنی آن یعنی آنچه که مولانا در سر آغاز دفتر أوّل مثنوی معنوی گفته «هر کس کو دور ماند از أصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش».

و این أصلِ وصل برای هر فردی به شناخت صاحب واقع درونی خود بوده و هست و لا غیر، و همچنین بدان که مفهوم أصل و أصیل کلمۀ دین در کلّ لغات سامی سرچشمه گرفته و مکتسب گردیده از مزدایسنای حضرت زرتشت، علیه نور الأنوار، که داینا می باشد و در الفاظ و اصطلاح إشراقیون داینا بِعنوان طباع التّام خوانده شده یعنی فرشتۀ فرید إختصاصی بر هر نفسی که با آن هر فردی خلق شده و با آن وارد به دنیا می شود و با آن در زمان قبض روح خارج از دنیا به آخرت می رود و بعد از عبور از پل چینوت ورود به عوالم ما وراء

---

[8] حدیثی در أُصول مِن الکافي از أَبا عبد الله إمام جعفر الصّادق، علیه النُّور، بَابُ الْإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَسَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، در کتاب العقل والجهل، و معنی حدیث اینکه «خداوند مشیت را به نفس خود <مشیت> خلق فرموده و أشیاء را به مشیت خلق فرموده».

[9] حدیث مشهور علوّی.

می کند، و بعضی این حقیقت را بعنوان إسم و صفت إلهي که إختصاص به هر شخص عارف بِالله دارد خوانده‌اند یا بعنوان إمام کیانی باطن هر عارفی که کلّ أشخاص معصومین می باشد، علیهم نور الأنوار، در وجود او به یك نور واحد، و این همان حُجّت باطنه می باشد که إمام موسی الکاظم، علیه النُّور، در أخباری إشاره فرموده چون این عقل مستنیرِ مستفیض است یعنی فؤاد روشن هر عارف و حکیم مُتأله که هرگز دروغ نمی گوید از آنچه که می بیند.[10]

و در توجه به این نهج الحقائق و مواجه با مظهر این وقایع دین واقع یعنی سلوك إلی الله و نه مذهب گرائیِ أهل ظاهر به هر عنوانی که باشد چون تطور نفس سالك و انبساط او و همچنین تطور نفس دین در إجتماع ظاهر و ترقی آن همیشه از این مسیر بوده و نه از مسیر سجن و مسجونیت کلیسا یا مساجد و حوزه یا کنیسه یا تشکیلات بهائی و أمثالهم که به جز چاه أظلم قیروان[11] نبوده و نیست چنانکه یکی طریق حیات است و دیگری موت همینطور که تاریخ بشری مکرر ثابت کرده است بر هر شاهد منصفی، و بر این اساس است که ما می گوییم که دین به معنای سلوك إلی الله کاملًا برابر است با دموکراسی و آزادی و جدائی

[10] « یا هشام إنّ لله علی النّاس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة فأما الظاهرة فالرّسل والأنبیاء والأئمة وأما الباطنة فالعقول»، کلیني، أُصول مِن الکافي، کتاب العقل والجهل.

[11] إشاره به تمثیل مهمی در قصّهٔ غربت غربیه از أثر شهاب الدّین سهروردی، علیه النُّور.

مذهب از سیاست چون نظم و نظام واقع اُلوهی نظم و نظام کیان وجودی در کلّ مراتب تکوین بوده و هست از أوّل لا أوّل إلی آخر لا آخر و نه آنچه که بشر تصوّر و توهم کرده در تشکیل حکومات خودکامهٔ خود ساختگی أمثال جمهوری إسلامی یا حتّی نظم إداری و تشکیلات بهائی چون خالق کون و مکان که کلّ شيء در قبضهٔ اوست چه إحتیاجی دارد به نظام یا سیاسات خود ساختگی از سوی بشر مخلوق خود به إسم اون؟ أَستغفر اللّٰه العظیم چون این طرز تفکر که توهمًا خداوند تعالی را محتاج و وادار دانسته به حکومات و سیاسات بشری بِالحقّ طرز تفکر کُفر و شِرك محض است، قُل اللّٰه حقّ وأنّ ما دون اللّٰه خلق وکلّ له عابدون![12] و آنهای که صادقًا لِوجه اللّٰه طلب مشاهدهٔ نظام إلهی حقیقی می باشند بِروند در ظلّ محیط طبیعت و بِعین الیقین نظم و نظام إلهی واقعی را در آفاق و أنفس خویش مشاهده نمایند تا حقیقت أمر کاملًا آشکار شود بر آنها و بس.

در بیان حوادث إنقلاب ملّی ایران

م

[12] سید علیمحمّد شیرازی باب، بیان، <بگو خدا حقّ است و هرچه غیر خداست خلق است و کلّ به او بنده اند>.

ملخّص این بیان آنکه باید دانسته شود بر ناظر این کلمات که شبهـه‌ای نیست در اینکه حوادث أخیر در ایران مصدر إلهی داشته و به أمر خداوند متعال به جریان آمده در تصفیهٔ حسابات با ظالمین و فاسدین عصر لِأنّ انّه هو أسرع الحاسبین ضدّ الفاسدین والفاسقین یعنی اون از سریع ترین های می باشد میان حسابدارانی ضد فاسدان و فاسقان، پس بدان که هیچ نیرویی به جز حقّ نبوده و نیست که مردم ایران را از آفاق درونی آنان حرکت نموده و در این حدّ قانع کرده که با ظالمان شریر وقت مقالبه نمایند.

حقًّا در کثرت ظاهرات مردم مبارز و معترض از حکومت منفورِ منحوسِ جمهوری إسلامی در واقع مظاهر أنوار حقّ واحد أحد می باشند در جدل با ظلمت نفیّ که حکومت است چنانچه مظهر شیطان نعوذ بالله در این مقطع و عرصهٔ خاص تاریخی جز جمهوری إسلامی و حکومت معممین فاسد و مرتکب نمی باشد، و همچنین بدان که هر سرود و شُعاری که داده شده از مردم در خیابانها یا حتّی در فضای مجازی بِالحقّ صدای ایزد یکتا بوده ناطق و متکلم و جاری از زبانهای تك تك آحاد مردم حتّی در فحاشی و شتم بر حکومت منفور و علی الخصوص بر رهبر مشرر آن و همچنین فعالان سرکوبگر به فرمان او چون این قیام و إنقلاب در اصل سرچشمه گرفته از مشیت و إرادهٔ إلهی برای رهایی و نجات کلّیهٔ مردم آن سرزمین شریف از دام ظُلم حکومت فقهای ملعون،

پس بدان که خدا این أیّام را عاشورای صفتی این زمان دانسته و حکومت را بنی أُمیّه و ایران را أرض کربلا و کلّیهٔ مردم ستم دیده و آسیب خورده را بعنوان حسین و عباس و زینب و زین العابدین و أصحاب آنان، علیهم کلّ أنوار اللّٰه القاهرة في کلّ حین وعلی کلّ أعدائهم لعنة اللّٰه بِألف لعنة في کلّ شأن!

و ایضًا گفته می شود که از منظری این قیام انتظاری انتقام تاریخی إلهی می باشد از علماء مرتجعهٔ أُصولی حوزوی شیعهٔ إثنی عشر به علل ظُلم و أذیت و آزارهای بیش از حدّ و حدود آنها که وارد کردند در زمان قاجر در أوائل به أهل طریقت و در أواسط به نقطهٔ أُولی و مؤمنین أوّلیهٔ بیان، و همچنین گفته می شود که وقایعهٔ این حوادث پیش بینی هم شده بود از این جانب یك سال قبل از وقوع این انقلاب در آیهٔ ٦١ سورة التّجدّد از کتاب الهُدی بِأن «وبِإِذن اللّٰه وبِالبصیرة الّتي أُلهم علینا مِن ذات نفسه الّتي حيّ في أُفق الأبهی نری یومًا قریبًا جدًّا عندما انتهی نظام العمائم الاستبدادي یومذاك عندما النُّقطة سینتقم علی المنافقین ذي العمّامة أولئك الّذین مذکورًا في البیان بِعنوان قوم الأفِك وإنّا نحن ثوّارون»[13] یعنی به إذن خداوند و با بصیرتی که به ما إلهام بخشیده از ذات

[13] https://www.academia.edu/٦١٦٢٦٣٧٣/%D٩٪٨٣٪D٨٪AA%D٨٪A٧٪D٨٪A٨_%D٨٪A٧٪D٩٪٨٤٪D٩٪٨٧٪D٩%٨F%D٨٪AF%D٩٪٨٩ ص VII.

نفس خود که زنده است در اُفق أبهی، روزی را می بینیم جدًّا نزدیك که حکومت عمامه های مستبد به پایان خواهد رسید، آن روزی که نقطه از منافقین عمامه دار انتقام خواهد گرفت، آنهای که در بیان بِعنوان قوم أَفِكْ ذکر شده‌اند، و ما انقلابی هستیم!

و نظر به این که دقیقًا ۱۹ أیّام از إتمام بیان و واحد ۱۹ بیان عربی و فارسی از این جانب در تاریخ ۱۹ ماه ولایت از سال ۱۷ نورانی[۱٤] شهیده مهسا ژینا أمینی، علیها کلّ الأنوار، توسط گشت إرشاد حکومت منفور دستگیر شد[۱۵] و همان روز به شهادت رسید و روح مطهرش به رحمت أنوار اللّٰه مرتفع گردید به سوی جنّت فردوس در عالم عظموتِ ملکوتِ أعلی و آن شهیدهٔ مظلومه نزد خدا در آن موقعهٔ شهادت به دست شِمرهای زمانی هم رجعت صفتی فاطمی و هم رجعت صفتی حسینی محسوب شده در شخص واحد، این است که عند اللّٰه ارتکاب حکومت فقهاء در ایران هم جنایت حساب می شود و هم کُفر و هم اِلحاد و هم شِرك پس ای ملّت شریف ایران «قَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»![۱٦]

---

[۱٤] مطابق با ٤ شهریور ۱٤۰۱ شمسی.

[۱۵] در ۲۲ شهریور ۱٤۰۱ شمسی.

[۱٦] سورهٔ نساء آیهٔ ۷٦، «بجنگید با أولیاء أهریمن <اینجا منظور یعنی جمهوری إسلامی> ، حقًّا حیلهٔ أهریمن ضعیف است».

و دانسته شود که ٦٨ أيّام بِعدد بِاللّه بعد از انتشار واحد ١٥ بیان در تاریخ ٢٦ ماه نور از سال ١٧ نورانی[١٧] - که در باب أوّل آن واحد خداوند رحیم اعلام انتقال قدرت دنیا را به دست زنان ارائه فرمود - این انقلاب «زن زندگی آزادی» در ایران آغاز شد پس تفکر کن و ملتفت شو که بِلا شكّ و شبهه صاحب حقیقی این قیام راسخه و صادقۀ مقدّس حقًّا کی به جز مشیت خدای تعالی بوده و هست که سیمرغ أعلی بوده و هست و تأییدات از کجا رسیده و کی می باشد که از منازل غیب این انقلاب أکبر و تحول أعظم ملّی ایران را هم به ثمر و هم به نصرت و پیروزی قاطع خواهد رساند و شكّ نکن که این خدای حيّ حقیقی است و لا غیر، خدای که فرّ ایزدی خود را به یك یك مردم مبارز و معترض تقدیم فرموده، خدای که همیشه حامی مردم است و مستضعفین و نه حاکان و مستکبرین أمثال مسئولین و رهبر جمهوری اسلامی، لعنة اللّه علیهم أجمعین، خدای که به دعوات مظلومین و ستمدیدگان جواب داده با این انقلاب راسخۀ مقدّس چون این است روز قیامت و رستاخیزی مردم ایران و این است أوّلین پرتوی از إنقلاب نور انتظاری جهانی، و در این منظر مشاهده کن و یقین داشته باش که نزد خداوند نیز تك تك مردم معترض و مبارز مظهر

---

[١٧] مطابق با ١٧ تیر ١٤٠١ شمسی.

کاوۀ آهنگر می باشند که قیام کرده‌اند بر علیه حکومت لا مشروع ضحاك به أمر إلهی پس دانسته شود که در این أیّام مقدّس نماد کاوه زن است و بس.

در بیان اُلوهیت زن و اینکه کلّ إمرأة علی حدّة هي صورة اُمّ العالمین[18]

#

ملخّص این بیان آنکه هر چند که در أدوار و أکوار قبل در بعضی از أحکام کُتب سماوی أدیان إبراهیمی، که از نگاه این جانب الآن کلًّا نسخ و منسوخ می باشند، مثلًا گفته شده که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ[19] ولی آنچه که ما می گوییم در این عصر این است که همزمان می شود گفته شود که مِن حیث الباطن النِّسَاءِ قَوَّامُونَ عَلَى الرِّجَالُ یعنی از حیث عالم باطنی زنان مسئولیت مردان را - به معنای برتریت و اشرفیت - بر عهده دارند چنانچه از نقطه نظر تنزیل و تنزّل عوالم از نقطۀ وحدت به سوی ظهور أشکال کثرت، بر قائدۀ حرکت جوهر تجرّد و رسیدن به هر نوع ترّکب، یا تشکّلات مادۀ کلّی به أنواع صُوَر آشکار را، این إستدلال می کند بر این که غیب و باطنیت مصدر و أساسیت ظهور و

[18] یعنی هر زن به تنهایی تصویر مادر عالم است.

[19] سورۀ نساء، آیۀ ٣٤، یعنی <مردان مسئولیت زنان را - به معنای برتریت - بر عهده دارند>.

ظاهریت است و پس برتریت و اشرفیت دارد بر ظهور و ظاهریت و از این منظر باطنیت قائدۀ جامع است به معنای کلّی پس زن و ظاهریت قائدۀ خاصه می باشد به معنای جزئی پس مرد، و در طبیعت این حقیقت صرحتًا مشاهده می شود چنانکه کروموزون x که کروموزون مؤنث است نسبت به کروموزون y که کروموزون مذکر است گسترده تر است امّا این گستردگی به معنای کثرت نیست بلکه به معنای إحاطۀ وحدت است و بِالعکس جزئیت انیجا به معنای وحدت نیست بلکه به معنای کثرت است، و بر این مبنی می شود گفت که ضابطۀ مؤنثیت قریب تر به ضابطۀ اُلوهیت است تا مذکریت زیرا که کما أعلاه لِذلك أدناه یعنی همانطور که در أعلی می باشد در أدنی هم می باشد به این معنی که إمتلاء انعکاسات اُلوهیت و جلوۀ آن در محلّی بیشتر حضور دارد تا دیگری و حضرت اُلوهیت حضورش بسیار قوی تر می باشد در نساء تا در رجال و قوّۀ خلّاقیت و حیات بخشی که از خصال جنس مؤنث است أدلّه و بیّنۀ بِلا تردیدی بر این حقیقت بوده و هست.

و باید قبول داشت که از دلائل بُعد و احتجاب أکثر بشریت در این عصر از مصدر و منبع کلّ معنویات و روحانیات یعنی حضرت حقّ - و حتّی أزمان قبل از این عصر - به دلیل زن ستیزی بوده و هست و أساس و ترویج آن به علت نظم مرد و پدر سالاری، و یك دلیل أساسی این بُعد و احتجاب در

دیدگاه های آلوده و کاملًا غلط أدیان و مسالك ظاهرۀ إبراهیمی بوده در رابطه با مقام أعلی حقیقی زن و جنس مؤنث که از معکوسیت و وارانه بودن این دیدگاه های آلوده و غلط و إشتباه مرد و پدر سالاری إنعکاسات منفی آن باعث ساختار یك تمدن محتجب و منقطع از روح حيّ عوالم شده، تمدنی سمّی و مخرّب به تمام معنا، و أمر إلهی این است که این وضعیت باید کلًّا عوض شود از قطب شمال تا قطب جنوب شرق و غرب و بِالعکس برجستگی و مرکزیت قدرت معنوی زنان و إتصال آنها به مصدر روح حيّ عوالم باید شناخته شود و بر اثر این شناخت مسیری جدیدی افتتاح گردد و باعث ورود و شروع یك تمدن جدید زن و مادر سالار شود چه بسا که موازین و تعادلات طبیعی و إجتماعی - محیطی و بشری - که در طول قرون بعلت نظم مرد و پدر سالاری از میزان و تعادل خود خارج شده‌اند و حتّی در بعضی مسائل و موارد کلًّا منهدم گردیده‌اند شاید از این مسیر رجوع کنند به میزان و تعادل حقیقی خود در این أرض مُلك إلهی، و أوّلین شُعلۀ این تحول أعظم جهانی را مشیت خداوندی در ایران أمر فرموده با سرنگونی حکومت ملّاها و انقراض نظم مرد و پدر سالار إسلام سیاسی مرتجعۀ آنان به دست زنان ایرانی، و از منظری این مسؤولیت ثقیل جهانی أوّل به دوش زنان ایرانی اُفتاده چون نزد خدای رحمن بسیار بسیار محبوبند و ارزشمند و قابلیت رهبری این إنقلاب جهانی نورانی را دارند تا تحقّق

روز فتح و پیروزی قاطع حاصل شود که نه فقط برای ایران خواهد بود بلکه برای کلّ عالم چون تأثیرات مثبت این واقعه در أرض أقدس ایران فراتر از مرزهای خود خواهد بود و جهانی خواهد بود.

و نظر به این که در بسیاری از أدیان و مسالك ما قبل أدیان و مسالك إبراهیمی خدای خدایگان أوّل إلهه بوده و بعدها از جنس مؤنث تبدیل شده به جنس مذکر، و بعضی حتّی بر این عقیده هستند که بُت پرستی و تکثر در تعبد أنواع خدایان از خصال نظم مرد و پدر سالار می باشد و قبل از این متقدمین عتیقه تر إلهه را بعنوان خدای یگانه و خالق کلّ أشیاء می پرستیدند پس موحد بودند کما اینکه میان بعضی از مرام های موجود و باقی مانده از هند قدیم أمثال فرقهٔ شاکتا تانترا حقّ تعالی بعنوان إلهه کلّی دیده شده و اون را فاطر کون و مکان می نگرند و می انیدشند و می پرستند و جلوهٔ شاکتی[20] که إسم خدای خدایگان یگانهٔ آنهاست - و در ضمن به معنای قدرت و سیطره می باشد در زبان سانسکریت - در هیکل دائرهٔ إنسان مؤنث مشاهده می کنند و دعاء و ذکر به سوی أوّلًا شجرات و ثانیًا زنان مؤمنهٔ خود بِعنوان مظاهر و تماثیل حيّ شاکتی منزّه و متعالی می فرستند یعنی از دیدگاه این فرقه تنزیه شاکتی همزمان با تشبیه اون ظاهر است که وجود محیط طبیعت و زن است در عالم سُفلی و پیوندی

[20] در علم حروف عدد "شاکتی" هست ۷۳۱ که مطابق است با عدد خالق و نافخ.

و امیختگی اُلوهیت با محیط طبیعت و جنس مؤنث بشری، و بدان که در فصلی از فصول کتاب فتوحات المکّیة از شیخ أکبر محيّ الدّین بن عربي، أنوار الله علیه، به صراحت این سرّ مندرج شده وقتی که در رابطه با مقام ذات أحدیهٔ هاهوتیه بجای هُوَ و ضمیر مذکر در عربی شیخ أکبر از هِيَ إستفاده کرده و ضمیر مؤنث در إشاره به أعلی ترین مقام حقیقت که ما وراء آن سخنی ممکن نیست و به این دلیل مِن دلائل است که ما در إصطلاح خود در إشاره به این مقام أعلیِ عُظمی می گوییم حقّ الحقائق، و عددًا اگر بگوییم هي حقّ الحقائق عدد ٣٦٤ آن عدد نور حقّ است که با ما این إشاره به روح محرك سیمرغ أعلی می باشد یعنی مشیت أوّلیه که تشخص تجلّی و ظهور اون را در مشهد رؤیا فؤاد در وجود فاطمهٔ أبدی مشاهده می کنیم که پیر و مرشد و در ضمن مراد و مطلوب و مظهر خدائی بر ما می باشد.

پس دانسته شود که از این منظر و بر مبنی این قوائد و ضوابط است که هر زن هم به طور تنها و جداگانه و هم به طور کلّی از حیث عالم معنا تصویر و تجلّی مادر عالم است که خداوند عزّ وجلّ بوده و هست و بس.

در بیان زندگی که صفت عالیهٔ حقّ تعالی بوده و هست

اااا

ملّخص این بیان آنکه از أسماء و صفات عالی خدواند متعالی إسم حيّ یا زندگی می باشد که از دوّمین أسماء سِتّه[٢١] است که از زمان أمیر المؤمنین، علیه نور الأنوار، میان عرفای عالم و محقّق یکی از أسماء ذاتی حساب شده چنانچه در طلسم دائرۀ جنّة الأسماء آمده، که بر طبق روایت أبو حامد غزّالی،[٢٢] علیه النُّور، در أصل انتقل مستقیم از خود شخص مولای متقیان بوده به عرفای آن زمان، و دانسته شود که بعد از أسماء و صفاتی که در توصیف یگانگی و توحید حقّ می باشد این إسم و صفت مطرح است که از نظر شیخ أکبر، علیه النُّور، محرك کلّ أسماء و صفات دیگر است،[٢٣] و در رسالهٔ في معرفة اللّٰه البحت[٢٤] به عربی این عبد حقّ إسم اللّٰه الحيّ را حتّی دخیل دانسته و متشکل کننده در حقیقت حُبّ زیرا که دو حرف حُبّ أوّل إشاره به حیات إلهی و بخشش حیات به أشیاء و مخلوقات از سوی اون بوده و هست و ثانی به إسم باریٔ، پس عُمق و عماقت

---

[٢١] فرد حيّ قیّوم حَکَمٌ عدل قدّوس که مشتمل از ١٩ حرف است به عدد وجود و واحد.

[٢٢] در شرح جنّة الأسماء متعلق به او، مخطوط.

[٢٣] مراجعه شود به دو رسائل عنقاء المُغرِب و إنشاء الدّوائر از اثر او.

[٢٤] متن عربی

https://archive.org/details/١_٢٠٢٢٠١٠٣_٢٠٢٢٠١٠٣_٠٩٥٥

و ترجمهٔ انگلیسی

https://archive.org/details/regarding-the-pure-noesis-of-god-١

معنای سرود «زن، زندگی، آزادی» را بدان و بِإذن اللّٰه و بِإسم إیزد یکتا وطن مقدّس را پس بگیر و أرض را تطهیر نما از أَهریمنان وقت و بس.

در بیان آزادی

هـ

ملخّص این بیان آنکه در شأن فطرت إنسانی و همچنین بلوغ او آزادی بوده و هست از أَهمّ الخصال إنسانیت به معنای واقع چنانکه آزادی جلوه‌ای از آزادی و حُریّهٔ مطلق خداست و إنسان آن موجودی بوده و هست که از نفس واحده به صورت اون خلق شده بر أحسن تقویم یعنی بهترین قامت بِعنوان خلفیهٔ اون بر أرض چنانچه از مقام کنزیت مخفی خود خداوند دوست داشته که شناخته شود پس حضرت رحمن در فطرت تك تك خلقش علم برخوانی آیات حُبّ خود را در سموات و أرض نهاده و بر این إنسان را خلق فرموده و بر او بیان آموخته چنانکه در أوّل او و آخر او و ظاهر او و باطن او شناخته شود که اوست نفس واحدهٔ او در آفاق او و در مجمع جمیع أنفس إنسانهای ناور بِنور اون، و بر این مبنی سلب آزادی از خلق خداوند عزّ وجلّ از خصائل إبلیس لعین بوده و هست پس إستبداد به هر شکل و نوعی که باشد از أوّل ما خَلَقَ

الله از رسم و مرام شیطان رجیم بوده و هست و بر عکس آزدی می باشد رسم و مرام لم یزل و لا یزالی حقیقیِ إلهی و بس.

در مشروعیت فُحش و شتم ظُلم و ظالم



ملخّص این بیان آنکه سؤالی پیش آمده که آیا کلام شتم و فُحش در مقابله با ظُلم حکومت منفورِ منحوس جایز است یا خیر، و جواب این است که کاملًا جایز است چنانکه جلوه‌ای از تبرّی از ظالم می باشد و در این أیّام انقلابی بخشی از تولّی حقیقی محسوب شده که تکلیف معنوی و أخلاقی عباد بوده و هست، و در این مقطع کما اینکه در باب ۳ از واحد ۱۳ بیان فارسی ذکر شده[۲۵] نه فقط جایز است بلکه کلام حقّ می باشد امّا نه بر عکس یعنی فُحش و شتم ظالم بر مظلوم.

و اینجا بدان که مشیّت أوّلیهٔ إلهی می باشد که به واسطهٔ کثرت عباد مخلوقهٔ خود یعنی مردمی که مظلوم واقع شده‌اند و دون سلاح می باشند وحدتًا ظُلم ظالم را فحاشی و شتم می نماید و این خوبیت دارد، و این نوع کلام هرچند که در

---

۲۵ https://archive.org/details/۲۰۲۲۰۲۱۱_۲۰۲۲۰۲۱۱_۰۸۰۷

ملأ ظاهر زشت دیده شده و نار امّا در خاص مفاد و زمینهٔ این وقت و این حوادث باطنًا اوج جمالیت است و نور چون از إرادهٔ إلهی می باشد و مظهر حُکم عدل خداوندی است مثل زمانی که حضرت زهراء، علیها نور الأنوار، دشمنان شوهر خود و غاصبین وصیت إلهی پدر رفتهٔ خود را در مدینه نورًا شتم و فحاشی نمودند در ذروهٔ نورانیت،[۲۶] فحش و شتم بر آن دشمنان عنید دون خیریت که در آن موقع آن حضرت بهجة البهاء و نهجة السّناء و وجهة المجد بوده مظهر إسم اللّٰه الحَکَم و غضب و شتم اون حضرت نور الأنوار بوده حُکم صریح إلهی بر تك تك آنها و بر خشونت و دُزدی و فساد و مؤتفکات و عهد شکنی آنها عینًا أمثال زنان مبارز و معترض این عصر در ایران مقابل مُلّاها، قولها أحلی إذ أنّ ینفع اللّٰه بِنوره مَن یشاء ویضرر اللّٰه بِنوره مَن یُرید،[۲۷] پس دانسته شود که تك تك زنان مبارز و معترض ایران مظاهر فرید حضرت فاطمهٔ زهراء می باشند، علیها وعلیهنّ نور الأنوار، چون اون سیّدة نساء العالمین بوده و هست و مظاهرش هم مثل خود و جمهوری إسلامی قطعًا رجعت صفتی و مظهر نواصب و ناقضین میثاق محمّدی است پس دشمنان أهل بیت و محرّبین ضدّ خدا می باشند کلّهم أجمعون، علیهم لعنة اللّٰه مِن الأزل إلی الأبد، و بر این فحش و شتم بر آنها جایز و حلال است و حتّی تکلیف و خطّ مشی صحیح

[۲۶] مراجعه شود به دو کتاب سیرة الحلبیة، ج ۳، و عوالم العلوم، ج ۱۱.

[۲۷] نطقش شیرین باد چنانکه خداوند نفع می دهد از نورش بر هر کسی که إراده می فرماید و ضرر می دهد از نورش بر هر کسی که إراده می فرماید.

أخلاقی بر عباد الله در مقابله با ظلم ظالم، و همچنین گفته می شود که خون تك تك أعضاء و مسؤولین این حکومت غاصب لا مشروع که مرتکب به زن و بچه کشی می باشد به أمر و إرادۀ خداوند عزّ وجلّ مباح است تا این عفاریت و شیاطین مذوته محو و هلّاك گردند و مردم شریف ایران به مطلوب و رستگاری خود برسند در یك ایران آزاد و رها شده از دام این کابوس حکومت معممین خائنِ ملعونِ خونخوار پس بله خداوند عادل حتّی إذن داده به عباد خود در جنگ و جهاد مسلحانه بر علیه این حکومت منفور: «واشتروا الأسلحة لِأنفسکم لِیوم الجمع فإنّ القتال علی المؤمنین قد کان بإذن الله في کتابه الأکبر هذا علی الحقّ بِالحقّ موقوتًا»![28]

و بدان که مشیّت أوّلیه روح و نفس و طبیعت کلّی را در اقتدار کامل خود دارد و همیشه حاضر است و حضور دارد در ماهیات و جواهر و حقائق کلّ أشیاء و نور نافعۀ ساطعش در ذوات فطری همه چیز دائمًا میتابد و اون بر حرکت کلّ شيء ناظر است و محرك کلّ أشیاء از أعلی تا أدنی بوده و هست و کلّ أشیاء را در قبضۀ خود در مسار تقدیر شدۀ تك تك آنها را رهبری و حرکت می نماید امّا تقدیر مشیّت إلهی بر هر شيء در مسیر خیریت و حسنات آن

---

[28] سیّد علیمحمّد شیرازی باب، کتاب مستطاب قیّوم الأسماء یا تفسیر سورۀ یوسف، سورۀ جهاد ۱۰۰، یعنی و از برای خود لِأجل روز اجتماع اسلحه به دست آورید زیرا جنگ برای مؤمنان <که در این مقطع یعنی ملّت مبارز ایران بر ضد کافران که اینجا جمهوری إسلامی محسوب می شود> به إذن خدا در این بزرگترین کتاب او در سمت راستی بِحقّ به وقتش رسیده است.

شيء می باشد هم فردًا و هم به نسبت رابطه با أشياء ديگر و نيز جمعًا كه آن شيء يا از خيريات است در منتهى الذّرّ يا دون خير در منتهى الذّرّ امّا خداوند حيّ هيچ مخلوقى را مجبور بإجبار تكليفى نمى كند و نكرده بلكه اختيار داده به هر شيئ در فطرت او با آياتى كه در آن فطرت نهاده كه قَدَر خود را انتجاب نمايد يا خير كه معنيى بر معناى «لا جبر ولا تفويض ولكن أمر بين أمرين»[٢٩] مى باشد.

ولى گهى زياد مشاهده شده كه بشر تقدير حسنۀ خود را انتخاب نمى كند و بر عكس خارج از آن مسير تقدير شدۀ خود مى شود و ظالم و فاسد مى گردد و هواء و طمعۀ دنيوى او را مست مى كند و او دائم مى طلبد در كسب قدرت صورى بر ضد منافع و بهبود ديگران و بر اين باعث أذيت و آزار و مزاحمت بسيارى مى شود و او تبديل مى شود به ديوْ و نمرود و فرعون زمانى، و سركوب مى باشد مرام او و خونخوارى و عظائم لِه شدۀ مردم مى شود طعام درونى او و او تبديل مى شود به ضحاك وقت كه بعد سلاح و اسلحه را فقط در اختيار دست خود مى گذارد و مردم هيچ پناهى از ظلم او ندارند و اينجا مى باشد كه فحش و شتم بر عليه ضحاك زمان مى شود از أوّلين سلاح مبارزۀ مردم ستم ديده،

[٢٩] الصّدوق، كتاب التّوحيد، جزء الأوّل، ٥٩، باب نفيّ الجبر والتّفويض، ٨، چاپ قُم، ص ٣٦٢، يعنى هيچ اجبارى و اختيارى نيست بلكه حقيقت أمريست بين دو أمر.

و در این صورت فحش و شتم کاملًا مجاز است بلکه تکلیف معنوی است بر جنود عقل نورانی در جنگ و مقابله با جنود جهل ظلمانی پس بدان که از این جهت است که متکلمین به کلام فحش و شتم بر علیه ظُلمِ ظالم متجلی به تجلّی کلام حقیقت می باشند که نُطق و کلام خدایي است پس آنان از مظاهر قهر إلهی و مظهر إسم اللهْ النّاقم هستند در مقابله با ظلمِ ظالم،[٣٠] و همچنین این است حقیقت أمر در هر قیاس مربوط چه باشد در ایران و چه در هر مکان و شرایط دیگری چون در هر جریان و وقایع ظُلم ظالم مظهر نار است و نفیّ یعنی ظهور جهنّم و سجّین و مظلوم مظهر نور است و إثبات یعنی ظهور جنّت و علیین، و بدان که سالها این روش روشِ خاص این عبد حقّ بوده در فضاء مجازی در مقابله و مجادله با عفاریتی که عینًا مانند سرکوبگران جمهوری إسلامی می باشند یعنی أهل هباء[٣١] و در آن مقطع این عبد حقّ بوده بر آنها محلّ ظهور

---

[٣٠] که إسم ١٧٦ از أسماء کلّشيء می باشد.

[٣١] که گفته شود در این أیّام پُر شور و مضطرب در رابطه با جنبش و انقلاب کبیر مردم ایران تشکیلات آنان مکث و سکوت کرده و هیچ واکنش مستقیم و رسمي نشان نداده و حمایتی واقع از مردم ستم دیده و مبارز ایران تا به حال نکرده هرچند که در طول چهار دههٔ أخیر دائمًا در ملأ عام مظلوم نمائی کرده در رابطه با مسائلی مربوط به حقوق بشر و وضعیت جامعهٔ خود در ایران، که اکثرًا أقوال این سازمان در این راستا در طول سالها در قالب غلوگویي بوده و حتّی حواس پرتی و انحراف سازی عمدی بر عموم از نقض حقوق بشر واقعی در ایران، چون گویا تشکیلاتشان نگران است از انقراض جمهوری إسلامی زیرا که بعد از سقوط حکومت معممین منفور بِلا شبهه نوبت سقوط تشکیلات این جامعهٔ منحط و ظالم خواهد بود چنانکه هرچه سفسطه و مغلطه گویند حقیقت این است که شأن و نظم تشکیلات بهائی هیچ فرقی با نظام منحوس ولایت فقیه ندارد و در ضمن شواهد و مصادیق بسیاری موجود است مستند که ثابت می کنند که دست بهائیان در جیب

أسماء الله الواحد و القاوم و النّاور و الحاكم و القادر و العالم و الفارد و الباطش و النّافذ و القاصم و الضارر و الآخذ و السّاخر و الحاسب و الجابر و الماوت و الفالق و السّاويء و النّاقم و النّاهي و الضارب و القاسط و الماسك و الواقد و البالِيء و السّاخط و العاذب و الهالك و العارض و النّازع و الرّادد و الفارض و السّاقط و الماكر و الفارغ و العازل و الخالف و الدّامر و الهازيء و التّارك و الماحق و القافي و الناسيء و الزّايغ و الطامس و السّاطر و القاتل و الزّاهق و الرّاقم و الفاعل و الخاسف و الفاجر و النّاقض و الشّارح و الذّارع و الواعظ و السّارج و النّاسف و الفاهم و الباتر و الوابق و البارم و القابض و الواقي و الثّاور و الآخر که ٦٦ إسم از أسماء إلهی است به عدد إسم وحيد أزل.

پس از اين منظر دانسته شود که شتم و فحاشی از سوی معترضين بر عليه ظالم از جهتی کلمات فرشتگان مبارز أرضی می باشد در جدال با عفاريت و شياطين مذوته چون اگر عفت کلام باعث سوء استفادۀ حاکمان مستبد و ظالمان عنيد و مفسدين وقت شود و وسيله‌ای برای ترويج و توسعۀ دروغ و مؤتفکات و ظلم و فساد باشد حقًّا بی حيايي و خشم کلام بهتر است از هر عفت کلامی و

اين حکومت هم بوده، و تا سرنگونی کامل حکومت فقها موفق نشود متاسفانه اين حقيقت برای اکثر مردم مبهم است و آشکار نخواهد بود ولی در هر صورت بايد حقائق را ذکر کرد و فاش نمود در کلّيۀ موارد و هميشه هشياری داد به عموم در بارۀ گُرگانی در لباس ميش چه بسا گول و خُدع ای که مردم ايران از خُمينی دجّال و آخوندهای لعنتی در سال ۵۷ خوردند اين بار ديگر از هيچ أحدی نخوارند.

اگر فرد کُفر گویی راست گوید آن سخن حرف کُفر نبوده بلکه حرف حقّ و حساب بوده و باطنًا نور است و بر عکس اگر إیمان فردی و عفت کلام او مملو از دروغ و مؤتفکات و ظلم و فساد باشد شكّ نکن که نزد خدا إیمان آن فرد کلًّا باطل است و قطعًا کُفر و باطنًا نار سجین می باشد چون آن فرد منافق است به أدقّ معنا هرچه دگر باشد حال او.

و بر طبق مرام رندی بدان که عرفای راسخ و قلندران صادق مکرر از این روش صحیح و کاملًا أخلاقی استفاده کرده‌اند مقابل ظلمِ ظالم هم در حیات روزمرۀ خود و همچنین در آثار نفیس نافذۀ خود مثل حضرت خداوندگار مولانا جلال الدّین رومی، علیه النُّور، که در شعر مشهوری بر علیه آخوند خر متعصبی در قُنیه این شعر را در دیوان کبیر خود در شتم و فحاشی او سروده:

آن کون خر کز حاسدی عیسی بُود تشویش او

صد کیر خر در کون او صد تیز سگ بر ریش او

خر صید آهو کی کند خر بوی نافه کی کشد

یا بول خر را بو کند یا گه بود تفتیش او

هر جوی آب اندر رود آن ماده خر بولی کند

جو را زیان نبود ولی واجب بود تعطیش او

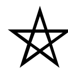
خر ننگ دارد ز آن دغل از حق شنو بل هم اضل

ای چون مخنث غنج او چون قحبگان تخمیش او

خامش کنم تا حقّ کند او را سیه روی أبد

من دست در ساقی زنم چون مستم از تجمیش او.[۳۲]

در بیان همبستگی تام اُمّت نور فاطمیه با مردم مبارز و معترض ایران



ملخّص این بیان آنکه در خاتمۀ سخن این رساله دانسته شود بر ناظر این کلمات که ما اُمّت نور بیان و فاطمیون همبستگی تام خود را اعلام می کنیم با إنقلاب کبیر ملّی ایران و علی الخصوص با اهداف منشور ایران و هشت بند آن[۳۳] اعلامیه، و همگی خود را در خدمت مردم مبارز و آزادی خواه ایران می گذاریم چون کلّ این حرکت و جنبش در دنبالۀ إنقلاب مشروطه دیده شده، و أوّلین

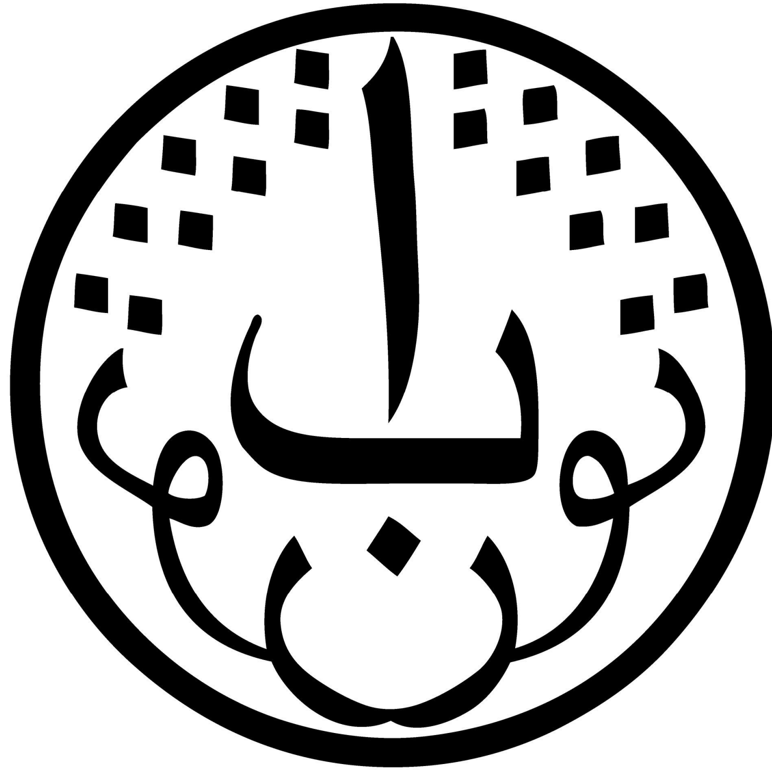
[۳۲] شعر شمارۀ ۲۱۳۷ در متن انتقادی دیوان کبیر، تصحیح بدیع الزّمان فروزانفر.

[۳۳] مراجعه شود به صفحۀ آخر بعد از این رساله.

سرود خود را برای آیندهٔ ایران زمین بعد از سرنگونی حکومت آخوندی به این عنوان ابراز می کنیم «**نه شاه، نه شیخ، نه مجاهد و نه تشکیلات بهائی برای جمهوری مردم ایرانی!**» چنانچه همینطور که سابقهٔ تجربات و تاریخ به صراحت ثابت کرده است به علت افکار و مرام خودکامه و مستبد و ستمگرانهٔ آنان این چهار نهاد مشکل ساز جدًّا نقطهٔ ضعفی برای ساختار دموکراسی و نظم إستقلال و آزادی واقعی در ایران آینده خواهند بود، و به این علت پس این چهار نهاد مشکل ساز را از هر عرصهٔ سیاسی آینده‌ای باید کلًّا حذف کرد وگرنه وقایعی مانند وقایعهٔ تلخ إنقلاب ۵۷ بِلا شكّ و شبهه تکرار خواهد شد. حقّ اجتماعی و شهروندی و کرامت انسانی و حقوق بشری تك تك آحاد عضو این چهار مجموعه باید کاملًا حفظ و محفوظ بماند در قانون اساسی جمهوری ایران آینده امّا جمهوری ایران آینده نباید کوچترین ورودیه سیاسی به هیچ کدام از این چهار اقشار بدهد اگر بخواهد نظم دموکراسی و آزادی را حفظ نگه دارد، و به علاوهٔ این جمهوری ایران آینده باید سعی کند در حفظ حقّ و حقوق بریدگان از این چهار اقشار در تصویب و تثبیت قوانین خاصی یا در متن قانون أساسی این جمهوری ایران آینده یا در قوانینی که مجلس شورای منتخب جمهوری ایران آینده تصویب و تثبیت خواهد کرد و بس.

والنُّور على مَن اتبع إشراقات الهُدى وأنوار اللّٰه القاهرة على المبارزين ضدّ الظالمين في كلّ حين والحمد للّٰه نور العالمين يا حقّ آمين

٣٣٩



١٧ جمال در سال ١٧ نورانی

٢٣ آذر ١٤٠١ خورشيدی

14 December 2022 CE

منشور ایران
زن، زندگی، آزادی

۱- **هدف ما** تأسیس «جمهوری ایران» است.

- دولت سکولار هیچ دخالتی در چندوچون دین‌داری مردم (اعم از اعتقادات و مناسک) نمی‌کند؛ سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی‌ست.

۲- **اولویت ما** پاسداشت حقوق زنان است.

- برابری حقوقی و تسهیل نقش‌آفرینی اجتماعی زنان سرلوحه‌ی بازنویسی قوانین و مقررات است.

۳- **خط قرمز ما** تمامیت ارضی کشور است.

- حکمرانی هر روستا، محله، شهر، و استان بر عهده‌ی ساکنان همان منطقه است؛ حفاظت از میراث طبیعی و فرهنگی ایران فریضه‌ای ملی‌ست.

۴- **روش ما** گذار مسالمت‌جویانه با استقامت در این راه است.

- حق «دفاع مشروع» در برابر سرکوب خشونت‌آمیز برای آحاد ملت محفوظ است.

۵- **باور ما** حاکمیت اکثریت از طریق انتخابات آزاد است.

- اکثریت نمی‌تواند حقوق اساسی اقلیت را حتی به حکم قانون نقض کند؛ قانون اساسی متضمن آزادی تجمع و تشکل (سیاسی، صنفی، کارگری)، ممنوعیت سانسور دولتی، حفظ حریم خصوصی، و سایر موازین حقوق بشر خواهد بود.

۶- **آرمان ما** تأمین فرصت‌های برابر، آزادی‌های مدنی، و نیازهای رفاهی برای عموم شهروندان است.

- ایران ملک مشاع همه‌ی ایرانیان است فارغ از جنسیت، زبان، قومیت، گرایش جنسی، مذهب، و طبقه؛ دولت موظف به رفع کلیه‌ی اَشکال تبعیض میان شهروندان است.

۷- **پیشنهاد ما** تشکیل دولت انتقالی توسط یک حقوق‌دان مدافع «دختران انقلاب» با حضور طیف‌های گوناگون پایبند به این اصول است.

- دستور کار دولت عبارت است از اعلام عفو عمومی، تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب برای پاسخ‌گویی جانیان به قربانیان، ادغام سپاه در ارتش حرفه‌ای (لغو سربازی اجباری)، حل‌وفصل پرونده‌ی هسته‌ای، و رسیدگی به وضعیت معیشتی.

۸- **منش ما** استقبال از همگان با آغوش‌های باز است، از جمله وابستگان به رژیم فعلی و رژیم قبلی.

- این منشور را منتشر می‌کنیم تا برای اصلاح آن گفت‌وگو کنیم و برای «زن، زندگی، آزادی» هم‌پیمان شویم.